



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد

**18 اپریل 2024****داکتر سید عبدالله کاظم**

## قابل توجه محترم جناب باری جهانی

(قسمت دوم)

محترم جهانی صاحب در ادامه مقاله خود می نویسد: «در مسله قتل امیر حبیب الله خان باید، اولتر از همه، مسله مصطفی صغیر را بطور کلی بصورتی رد کنیم که آنرا هیچ شایان توجه و صرف نمودن وقت گرانبهای خود ندانیم. مصطفی صغیر هر کسی بود؛ در این باره صحبت را لازم نمیدانم. چون اگر مصطفی صغیر صاحب دو پای و جسم انسانی نمیبود و بحیث یک شبح از چهارکمر بند امنیتی عبور نموده و دزدیده وارد خیمه امیر میشد و بعد از قتل امیر باز هم مانند سوزن در خرمن گاه گم و پنهان میشد، و مانند شبح از سرحدات افغانستان هم عبور مینمود؛ هر آنچه از آوازه های مطبوعاتی میشنیدیم قبول میکردیم و یا حد اقل ارزش غور کردن را میدادیم. چون برای اشباح و جن ها، و آنهاهم تحت نظارت و حمایه قوتی مانند انگلیس!! هر کاری را که بخواهند ممکن است انجام داد.»

اینکه جناب شان مسئله مصطفی صغیر را بطور کلی رد میکنند، البته به حیث یک نظر شخصی مربوط به خود شان است، ولی در مآخذ داخلی و خارجی این موضوع از مدتها بدینسو بارها تذکر رفته و مصطفی صغیر بطور رسمی حین محاکمه خود در سال 1922 در ترکیه به قتل امیر حبیب الله خان اعتراف کرده و اسناد مربوطه در آنوقت بزبانهای ترکی و انگلیسی به نشر رسیده است. لذا موضوع قتل مرموز امیر با آنکه از وقوع آن بیش از صدسال میگذرد، اما به حیث یک رویداد مهم سیاسی و تاریخی کشور هنوز هم مطرح بحث بوده که نمیتوان از آن اغماض و از تحقیق مزید پیرامون آن بطور کلی صرف نظر کرد. چنانکه جناب فواد ارسلا به ادامه مقاله قبلی در سال 2017، طی یک مقاله اخیر خود به نکات جدید دست یافته و از شخصی بنام حیدر همکار مصطفی صغیر که قتل امیر بوسیله او صورت گرفته، نام برده است. علاوه جناب داکتر عبدالرحمن زمانی نیز طی مقالات جدید خود تحت عنوان "آیا اعتراف مصطفی صغیر، ایجنت انگلیسی و نقشش در کشتن امیر حبیب الله خان یک داستان خیالیست؟" اسناد بیشتر را در زمینه ارائه میکند که سلسله نشر آن تا هنوز در این پورتال ادامه دارد.

اینکه قاتل چگونه در آن شکارگاه دور افتاده توانسته با موجودیت کمر بند امنیتی متمرکز مشتمل بر بیش از 3000 عسکر و افسر و شخصیت های بسیار نزدیک و معتمد امیر در آنجا حضور یافته و هیچ کس متوجه ورود او در خیمه امیر نشده و پس از قتل امیر بوسیله فیر تفنگچه طوری فرار کرده که کوچکترین اثری از خود بجا نگذاشته، واقعاً از آنوقت تا حال یک معمای مغلق و پیچیده بوده، که ابعاد وسیع تر داشته و اینکه قاتل یکنفر و اما برطبق یک پلان منظم و همکاری بعضی از درباریان صاحب قدرت به اینکار اقدام کرده است، جای شک و تردید باقی نمی ماند. اینکه قاتل کی بوده و کی ها با او در تطبیق این پلان دستیاری و زمینه سازی کرده، تاریخ نویسان و محققان در این صدسال صرف به روی حدس و گمان های متفاوت به ابراز نظر پرداخته اند. اما باوجود این همه اغلاق آنچه را جهانی صاحب قاتل را به یک "شبح" تشبیه کرده اند، این امکان را که پای انگلیس و دست یک ایجنت آن در تباری با عده ای از درباریان حاضر در محل و شریک در قتل رد نمیکند، بخصوص وقتی به علایق سیاسی انگلیس در افغانستان نظر اندازی شود که البته بعداً به بررسی آن خواهیم پرداخت.

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

لونیس دوپره (افغانستان شناس مشهور امریکائی) در حالیکه از دست داشتن مصطفی صغیر در قتل امیر یادآوری میکند، می نویسد: «روسها اتهام را بر برتانوی ها وارد میکنند که یک قاتل را بنام مصطفی صغیر استخدام کرده بودند... این شخص بعداً در ترکیه به اتهام سوء قصد بجان مصطفی کمال اتا ترک گرفتار گردید و حین محاکمه در سال 1922 [یعنی سه سال و چندماه بعد از قتل امیر] در انقره اقرار به دیگر جنایت خود کرد که امیر حبیب الله خان را نیز به قتل رسانیده است. مصطفی صغیر اعدام گردید، با آنکه برتانوی ها تلاش کردند او را نجات دهند؛ حتی پادشاه انگلیس جارج پنجم با ارسال یک پیام به اتا ترک خواهان عفو او شد.» در عین زمان دوپری به این نکته اشاره میکند که: «بعضی ها قتل را به گروپهای ضد برتانوی در داخل دربار نسبت میدهند که هیچ سند قطعی در این اتهام وجود ندارد، از جمله میتوان از ترکیب اشخاص ذیل در دست داشتن به این حادثه ذکر کرد: نصرالله خان، امان الله خان، محمود بیگ طرزی، شجاع الدوله (احتمالاً قاتل)، محمد نادرخان و دیگر اعضای خانواده صاحبان (از جمله شاه ولی خان، احمد شاه خان و محمدعلی خان)...» (دوپری، لونیس: "افغانستان" - بزبان انگلیسی، چاپ سوم، یونیورسیتی پرنستن، 1980، صفحه 435 و 437)

همچنان طوریکه در مقالات قبلی گفته شد، میر محمد صدیق فرهنگ (در کتاب: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، صفحه 480) با آنکه مثل غبار از مصطفی صغیر نام می برد، ولی او نیز شجاع الدوله را قاتل امیر میداند، در حالیکه روز کیپل Roos-Keppel کمشنر عمومی ایالت سرحدی شمال مغربی قتل امیر را یک توطئه وسیع می پندارد که به نظر او قتل توسط نصرالله خان به همکاری اعضای خانواده صاحبان طرح ریزی شده بود. اگرچه نماینده سیاسی انگلیس در کابل با نظر کیپل موافق نبود و آنها به این دلیل که اگر نصرالله خان و خانواده صاحبان در قتل امیر دست میداشتند، آنها قبلاً برای کنترل اداره امور در کابل که در آنوقت بدست امان الله خان بود، ترتیبات می گرفتند. (زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، جلال آباد، 2013م، صفحه 34)

آنچه از ذکر مختصر نظریات فوق استنباط میگردد، دو نکته دارای اهمیت است: یکی اشاره به یک توطئه وسیع در قتل امیر که به آن باید دقت کرد و به این سؤالها جواب گفت: مقصد از توطئه وسیع چه بوده، کی ها در آن دست داشته و هدف آن چه بوده است؟ و دیگر اینکه: به نظر نماینده سیاسی انگلیس، اگر نصرالله خان و خانواده صاحبان در این قتل دست می داشتند، آنها باید قبلاً برای کنترل کابل ترتیبات میگرفتند! برای روشن شدن این موضوع باید به چند سند مهم مراجعه کرد و از ورای آن نتیجه گیری نمود:

#### 1 - آیا مستوفی الممالک قبلاً از پلان قتل امیر آگاه بود؟

یک روز قبل از سفر به لغمان، امیر به باغ میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک رفت تا او را در این سفر با خود همراه سازد، مستوفی به این سفر برای او صلاح نداد و بعداً نامه ای بدست یک نفر «سوارملبس با لباس سیاه و سوار بر اسب سیاه» به امیر فرستاد که در راه سفر به کله گوش بود. گفته میشود که مستوفی امیر را به لزوم برگشت فوری و انصراف از رفتن به آنجا بر حذر ساخته بود.

توجه کنید به شرحی از کتاب "یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی" که میگوید: «در زمستان سال 1297 ش (1919م) پدرم [محمد حسین خان مستوفی الممالک] حسب معمول همراه امیر حبیب الله خان به جلال آباد رفت. هوای جلال آباد در آن سال بسیار زیبا و خوشگوار بود. باغ ما در جلال آباد پر از گل های شبو بود. به یاد دارم در یکی از شام های گرم پدرم رفقای خود را برای چای عصرانه در باغ ما دعوت کرده بود. من [خلیل الله خلیلی] به بازی همراه دوستان مکتب مصروف بودم. دفعهتاً موتر امیر حبیب الله خان از پشت دیوار باغ ظاهر شد. با شنیدن صدای هارن موتر، پدرم به دربان امر کرد تا هرچه زودتر دویده و دروازه را باز کند، امیر در موتر خود وارد باغ شد، وقتی پدرم دروازه موتر امیر را باز کرد، شنیدم که امیر به پدرم گفت: مستوفی چه گل های زیبا مثل فرش قالین داری، من از موتر پایان نمی شوم به شرط اینکه به من و عده کنی که همراه من برای شکار به "کله گوش" می روی. در این موقع پدرم آهسته در گوش امیر چیزی گفت، که نه من و نه دیگران فهمیدیم. درست به یاد می آید امیر که تا آن دم تبسم بر لب داشت، دفعهتاً چهره اش جدی شد، امیر به لحن خشن به پدرم گفت: مستوفی تو همیشه مرا نصیحت میکنی. بجای اینکه از موتر پیاده شوی، به موتران امر کرد برگردد. پدرم از عکس العمل امیر حیران شد، دوباره به چوکی خود برگشت و کاملاً ساکت

شد..... بهرحال، فردای آن شب در جلال آباد، امیر به شکار میرفت، در آن روز مستوفی یک پیغام شخصی به امیر فرستاد، به پیغامبر تاکید کرده بود که پیغام را به شخص امیر بدهد. پیغامبر را ملبس در لباس سیاه و به سواری اسب سیاه نزد امیر فرستاد، این کار قصداً صورت گرفته بود تا توجه امیر جلب شود. صبح همان روز وقتی که امیر به درونته رسید، قاصد پیغام را به امیر داد، امیر مکتوب مستوفی را گرفت در جیب خود گذاشت. «خلیلی می افزاید: «حیات هزاران نفر به آن پیغام کوچک ارتباط داشت. اگر امیر آنروز پیغام را می خواند، شاید امروز آینده افغانستان رنگ دیگری می داشت [؟؟]»، اما بعداً مکتوب به دست کسانی افتاد که قتل امیر را دسیسه چیده بودند [؟؟].» (کتاب: "یادداشت‌های استاد خلیل الله خلیلی - طی مکالمه با دخترش ماری"، مهتم: قوی کوشان، ویرجینیا، جولای 2019، صفحه 29 و 30)

از شرح این خاطره استاد خلیلی سؤالهای زیاد مطرح میشود که چگونه مستوفی الممالک پدراستاد از خطر احتمالی که زندگی امیر را تهدید میکرد، با جزئیات که حتماً در کله گوش اتفاقی خواهد افتاد، اطلاع داشت؟ و اینکه استاد خلیلی اتهام قتل امیر را، طوریکه در صفحه دیگر کتاب مذکور آمده است، بر شهزاده امان الله خان وارد میکند و مدعی است که پدرش از آن خبر داشته، باز هم قابل تعجب است که او از پلان آگاهی داشته و چرا به حثت یک همراز امیر موضوع را جدی با امیر قبل از دیدار تصادفی اش در باغ مطرح نکرده است؟

میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک طی سالهای متمادی از جمله عمال بزرگ و فعال استخباریه امیر بود که با حلقه های اطلاعاتی وسیع تماس داشت و حتی دوبار موضوع سوء قصد به جان امیر را به اطلاع او رسانیده بود، چرا این بار فقط با نوشتن یک نامه کوتاه و ارسال آن توسط یکنفر اکتفا کرد و امیر را بطور واضح از خطر آگاه نساخت؟ مسلم است که هرگاه او میدانست در توطئه دست شهزاده امان الله خان و مادرش شریک است، فوری موضوع را به اطلاع امیر میرسانید، زیرا میانه و راوبط ذات البینی مستوفی با شهزاده امان الله خان و علیاحضرت مادرش از مدتها قبل غیردوستانه و اختلافات شان مشهود بود. در اینصورت مستوفی باید خودش طبق معمول نزد امیر میرفت و بطور خصوصی امیر را از جریان مطلع می ساخت، نه آنکه روی تصادف وقتی امیر به باغش بیاید، مستوفی در گوش امیر آهسته و مختصر سخن گوید و نیز از رفتن به معیت امیر به کله گوش خود را معذور بدارد و فردای آن بدست یک سوار به امیر پیام بفرستد. از این معلوم میشود که بساط توطئه از جایی دیگر و توسط اشخاص دیگر چیده شده بود که مستوفی از آن آگاهی داشت و جرأت نکرد آنرا با امیر در میان بگذارد.

## 2 - احضار شهزاده امان الله خان به جلال آباد!!

امیر در حالیکه یک روز قبل از آغاز سفر بسوی جلال آباد شهزاده امان الله خان عین الدوله را به نیابت خود به مقام سلطنت در کابل توظیف کرد و اما یکی دو روز قبل از رفتن برای شکار بطرف کله گوش تغییر نظر داد، چنانکه فیض محمد کاتب می نگارد: «حضرت والا در روز دوشنبه پانزدهم جمادی الاولی (1337ق) [18 فبروری 1919م]، شهزاده حیات الله خان عضدالدوله را که در سال گذشته بدین لقب سعادت منتسب مفتخر آمده بود، قرار معمول مأمور کابل فرمود که او به دارالسلطنه شده، شهزاده امان الله خان عین الدوله که در روز حرکت موکب همایونی از کابل جانب جلال آباد، به نیابت ذات شاهانه در کابل اقامت ورزیده بود، در جلال آباد بیاید که از تفریح و تفرج باز نماند.» (صفحه 622)

همچنان کاتب در جای دیگر می نویسد که امیر نصرالله خان: «عبدالاحد خان را مامور فرمود که تلیفون جلال آباد و کابل را قید کند که کسی از وقوع این واقعه [یعنی شهادت امیر] به دارالسلطنه خبر ندهد و هم امر کرد که شهزاده حیات الله خان عضدالدوله که در روز چهارشنبه هفدهم جمادی الاولی [20 فبروری] از امر حضرت والای مرحوم که در وقت تشریف فرمای لمقان شدن خود، او را مامور رفتن به کابل نموده، شهزاده امان الله خان عین الدوله را طلب جلال آباد فرموده، او [حیات الله خان] راه کابل را به سواری موتر برگرفته، از قضا و قدر الهی در باغ نمله تب عارض حال او شده از رفتن کابل بازمانده بود، و اگر نه امروز بایست در کابل می رسید و عین الدوله در روز جمعه نوزدهم جمادی الاولی [21 فبروری] راه جلال آباد برداشته، از امارت محروم می آمد، [سردار نصرالله خان پس از واقعه قتل امیر حیات الله خان را] از نمله در جلال آبادش پس خواست.» (صفحه 633)

در این حال اگر سردار حیات الله خان عضالدوله در نمله مریض نمی شد و به موقع به کابل میرسید و شهزاده امان الله خان عین الدوله از کابل به همان روز طبق دستور پدر به جلال آباد میرسید، آنوقت حوادث شکل دیگر به خود می گرفت و شهزاده امان الله خان در موقف حساسی قرار میگرفت که یا مثل سردار عنایت الله خان مجبور به بیعت به نصرالله خان می شد و یا اینکه از بیعت خود داری میکرد. در هر دو حال چون قوای نظامی همه در دست سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش بود و آنها از نصرالله خان حمایت میکردند، لذا این موقعیت و موقف برای شهزاده امان الله خان بسیار خطرناک بود و به حیث یک اسیر مجبور به بیعت بود و در غیر آن جان خود را در خطر می انداخت. اینکه چگونه ذهنیت امیر یکی دو روز قبل مبنی بر احضار فوری شهزاده امان الله خان به جلال آباد و سپردن نیابت به شهزاده حیات الله خان عضالدوله تغییر کرد و کدام اشخاص در این تغییر نظر امیر دست داشتند و به چه ترتیب و دلیل امیر را به اینکار و ادار ساختند، معلومات در دست نیست. شاید این نظر بوسیله مصاحبان خاص یعنی دو سردار پیر به امیر تلقین شده باشد (والله اعلم)

از این معلوم میشود که فرا خواندن شهزاده امان الله خان به جلال آباد درست در موقع و زمانیکه پلان قتل امیر روی دست بود یعنی روز جمعه حوالی سه بجه صبح زود (مطابق اول حوت 1297 ش - 21 فبروری 1919 م)، جزء همان توطئه بزرگ بود که قبلاً به دقت طراحی شده بود، اما مریضی سردار حیات الله خان در نمله همه اقدامات بعدی را دگرگون کرد.

### 3 - سردار نصرالله خان و عکس العمل های او!!

معلوم نیست که آیا سردار نصرالله خان دقیقاً از توطئه سوء قصد به جان امیر قبل از حادثه اطلاع داشته و یانه، اما آنچه مسلم است اینکه به دلیل اختلاف نظرهای عمیق بین دو برادر، او آرزومند بود تا هر چه زودتر خودش جانشین او شود و برای اینکار روزشماری میکرد. عکس العمل او حین اطلاع از شهادت امیر و طرز بیاناتش در چندین جا میرساند که او بر شیوه کاری امیر سخت انتقاد داشته و میخواست قتل امیر را یک حادثه معمولی وانمود سازد تا از یکطرف شر و شوری در زمینه پیدا نشود و از طرف دیگر زمینه جانشینی و انتقال قدرت به سرعت به پایان برسد، لذا سعی داشت جسد امیر بدون سر و صدا در کله گوش خاک سپرده شود و یا در لغمان. به همین دلیل او با وجود توصیه و اصرار دیگران حاضر نشد میت را به کابل انتقال دهد، بلکه راضی شد که میت به جلال آباد آورده شود و بازم نخواست در باغ شاهی دفن گردد و زمینه سازی کرد تا دفن امیر بجای آنکه در باغ شاهی صورت گیرد، در میدان گلف به خاک سپرده شود. سردار نصرالله خان در بیانات خود چند بار در حضور درباریان، افسران و عساکر از امیر شهید به بسیار مذمت یاد کرد که شایسته یک برادر نبود و حتی دشمن هم در چنان موقع در حق یک متوفی چنین سخنان را به زبان نمی راند.



از چپ بر است: شاه ولیخان رکاب باشی، امیر حبیب الله خان، سلیمان خان (پسر سردار محمد آصف خان)، سپهسالار محمد نادرخان و علی احمدخان بارکزای (پسر لویناب خوشدل خان شاغاسی) در شکار مرغابی

به قول کاتب سردار نصرالله خان در حضور عساکر راجع به کشته شدن امیر زبان به تسلیمت کشوده و گفت: «این امر غریب و عجیبی نیست که نو به روی روز افتاده باشد، بلکه عالم پر از این گونه واقعات بوده و هست و شده و میشود و به روی کار آمده و می آید، اما اصل مقصد اسلام است که از دست نرود و خوار و ذلیل نشود. بودن و نبودن

امیر حرفی نیست، خداوند اسلام را نیست و نابود نکند و کوشش و جانفشانی ما و شما برای حفظ و صیانت اسلام است و اینک وقوع این امر لوحه عبرتست که برای ما حاصل آمد که چنین پادشاه بزرگی شب و روز خود را صرف شکار و کوه گردی و صحرا نوردی و عیش و عشرت و بی خبری کند، بایست نتیجه و ثمره

یله گردی خویش را ببیند، چنانچه دید و این نیست مگر نتیجه نفس پرستی و رعونت و خود پسندی خودش که به روی روز آمد و دید.»

عجب این است که در این موقع سپهسالار محمد نادرخان زبان به کلام گشود و نکته ای حساس و پرمعنی را بیان کرد و گفت: «بلی! برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند، حالش همین خواهد بود.»

از این گفته آشکار میشود که محمد نادرخان با وجود روابط دوستانه و نزدیک با امیر (چنانچه در فوتوی بالا مشاهده میشود)، اما بعد از وفاتش فوری به نفع امیر جدید نصرالله خان تغییر موقف داده و زبان به مذمت امیر شهید گشود و اما در جواب او شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه با درک اینکه محمدنادر خان درقبال شهادت امیر چه آرزومندی دارد، فوراً به صراحت تمام به جواب او پرداخت و گفت: «بلی پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد، از اولاد امیر عبدالرحمن خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروائی کند.» (سراج التواریخ صفحه 628 و 629)

از جوابیه صریح و شدید شهزاده عنایت الله خان واضح میشود که او میدانست نادرخان با این موقف گیرها چه میخواهد و با حمایت از نصرالله خان چه هدفی را دنبال میکند که در نوشته های قبلی به آن اشاره شده و باز هم بر آن تأکید میگردد.

#### 4 - حلقه تنگ محافظان و ترتیبات امنیتی امیر:

پلان قتل از دو احتمال به دور بوده نمیتواند: یکی بوسیله یک شخص ناشناس از بیرون و دیگر بوسیله یکی از درباریان ذینفوذ حاضر در محل. در احتمال اول آمدن شخص از بیرون و داخل شدن به خیمه امیر و فرار پس از قتل به هیچ صورت بدون زمینه سازی قبلی با درباریان شامل حلقه امنیتی عملی شده نمی توانست و درحالت دوم قتل بوسیله یکی از کسانی داخل در حلقه امنیتی که صلاحیت و اجازه ورود به خیمه امیر را در آنشب داشته است.

خیمه استراحتگاه امیر در وسط چهار حلقه بزرگ خیمه های نظامی قرار داشت: حلقه اول را قوای خاص امیر بنام فرقه "سراوس" تشکیل میداد که تحت قیادت سردار شاه محمود خان برادر محمد نادرخان بود. در راس حلقه دوم فرقه "رکابی" زیر قیادت سردار شاه ولی خان برادر دیگر محمد نادرخان و در راس حلقه سوم سردار احمد علی خان پسر محمد سلیمان خان و در راس حلقه چهارم سردار احمد شاه خان سر میر اسپور (عموزاده های محمد نادرخان) قرار داشتند. در پهلوی این چهار فرقه نظامی، دو فرقه نظامی مهم دیگر بنامهای "فرقه شاهی" و "فرقه شش اردلی" تحت قیادت جنرال محمد نادرخان قوماندان اعلی نظامی و وظیفه دار بودند. فضل غنی مجددی می نویسد: «از خلال مطالعه زمانیکه در آن قتل صورت گرفت، دانسته میشود که خیمه امیر زیر کنترل شدید قوای نظامی قرار داشت که تعداد افراد آن به چهار هزار میرسید و قیادت این قوا را خانواده جنرال محمد نادرخان بدست داشت، خانواده ای که امیر عبدالرحمن خان پسر خود امیر حبیب الله خان را از نزدیکی با ایشان منع نموده بود.» فضل غنی مجددی با تعجب از خود می پرسد که: «با این قوای بزرگ و امنیت قوی چگونه شخصی توانست در ساعت سه بجه و 20 دقیقه شب 20 فبروری 1919 داخل خیمه امیر شود و بدون اینکه حاضر باشان داخل خیمه احساس نمایند، امیر را به قتل برساند و باز با وجود صدای تفنگچه بتواند به آرامی از خیمه بسلامت خارج شده ناپدید گردد؟» (فضل غنی مجددی: "افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان 1919 - 1929"، چاپ کالیفورنیا، 1997، صفحه 24-25)

جناب جهانی صاحب در مسئله قتل امیر حبیب الله خان می نویسد: «بگمانم که از متن سراج التواریخ قضاوت کرده میتوانیم که قاتل باید مصطفی صغیر نه بلکه دست نامریی دربار و خاندان امیر بوده باشد. مردم و نویسنده های ما در مسله قتل امیر حبیب الله خان چندین تن را دخیل میدانند. شجاع الدولة خان غوربندی، نادرخان و خاندان آل یحیی، شخص نصرالله خان، کندکشر علیشاه رضا خان و حتی شخص امیر امان الله خان.» جهانی صاحب در این ارتباط می پرسد که اعلیحضرت امان الله خان: «در دوران ده سال سلطنت خود اقدامی نمود؟ سندی در زمینه موجود است؟ همین سوال اگر مبین کلی حقیقت نباشد حد اقل پنجاه فیصد مسله را جواب میدهد.»



نگاهی به نامه "اشتهار امیر امان الله خان" که متن مکمل آن در سراج التواریخ (جلد 4، بخش 3، از صفحه 667 تا 670) درج است، امیر امان الله خان در بدو قبولی سلطنت خطاب به ملت مسلمان افغانستان چنین بیان کرد: «ای ملت معظمه اسلامیة سرزمین افغانستان و ای رعایای صادق و فرزندان حقیقیه پدر من و پدر خود شما، اعلیحضرت سراج الملة و الدین که در این هنگام از ضرب تفنگچه غدر و خیانت ارباب حیلت و خدیعت شهید گردیده است، بر همه شما اعلان و اعلام می شود که آن تاجدار بزرگوار که مسلمان و یک پادشاهی از قوم و ملت غیور این مملکت پاک و مقدس بود، در لیل پنجشنبه هجدهم ماه جمادی الاولی در موقع کله گوش لمقان، به ساعت سه از شب در بستر خواب شاهانه خویش به ضرب گلوله تفنگچه شهید گشته است. "انا لله و انا الیه راجعون" و من این مصیبت و ماتم را مخصوص خودم نمی دانم، بلکه خود را با شما شریک غم و الم می شمارم..... اکنون بالاصالت آن بار ثقیل و خطیر را متوکلاً و معتصماً بالله بر عهده خود نهادم و بر تخت امارت قویم الشکیمت افغانیه، بنابر دو مقصد بسیار مقدس و مهم با عز و اقبال جلوس نمودم:

**مقصد اول**، خدمت دین مبین حضرت سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است که برتر و نیکوتر مقصد مارب است و آن در صورتی تکمیل پذیر می شود که شما امت ناجیه حضرت محمداً (ص) و ملت غیور با دین افغانستان نشین، در این مقصد نخستین با من یار و معین شوید و دست اتحاد و اتفاق را از یک آستین بر آورده، در مقابل حملات و تهاجمات دشمنان دین و ملت حاضر و مهیا باشید؛ و در خصوص شرط اول مدعا این است ما و شما فرزندان آن پادشاه رحم دل، انتقام خون به ناحق ریخته بسیار عیان و آشکار او را بگیریم.

و ای ملت و قوم عزیز من! این ریختن خون ناحق و ارتکاب غدر و خیانت مطلق از دو حال خالی نیست: یا به تحریک مدسین [دسیسه سازان] خارجه به وقوع آمده و یا از اغراض خئنه [خائنانه] داخله که آنهم از طرف چنان کسی خواهد بود که مدعی سلطنت باشد، تا آن مرحوم را از میان برداشته خود به جایش بنشیند. پس در هر دو صورت خودم که فرزند صالح ایشانم، تا انتقام خون پدر خود را نگیرم، حسام در نیام نخواهم آورد

**مقصد دوم**، غرض اصلی از پذیرش امر امارتم اینست که بر همه شما رعایای صادقانه و ملت نجیب و شجیع خویش اعلان نموده بشارت می دهم که من تاج سلطنت افغانیه را به نام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان بر سر نهاده ام..... آگاه و دانا باشید ای ملت و قوم نجیب! دولت افغانستان همه وقت آزاد و مستقل بوده و خواهد بود، چنانچه من به همین نام مقدس حکمرانی آن را قبول کرده و به شما مژده دادن را ضرور دانستم که شما قوم و ملت مستقل و آزادی و حق حمایت و نگرانی هیچ دولت خارجه بر شما نیست..... باقی از درگاه حضرت اقدس لایزال برای خود و شما و تمام اهل اسلام و همه نوع بشر خیر و توفیق نیک می خواهم.» (برگرفته از: "اشتهار نامه اعلیحضرت امیر امان الله")

امیر امان الله در این اشتهار نامه به صراحت عوامل شهادت پدر خود را خالی از دو حالت نمیداند: «یا به تحریک مدسین [دسیسه سازان] خارجه به وقوع آمده و یا از اغراض خئنه [خائنانه] داخله که آنهم از طرف چنان کسی خواهد بود که مدعی سلطنت باشد، تا آن مرحوم را از میان برداشته خود به جایش بنشیند. از این تذکر صریح معلوم میشود که امیر موصوف از نقش دسیسه سازان خارجی مطلع بوده و نیز در تئانی با آن از اغراض خائنانه داخلی تذکر داده است و بیشتر بر نقش عم خود سردار نصر الله خان اشاره کرده است. اما سؤال در اینجاست که آیا سردار نصر الله خان با آرزومندی سلطنت برای خود، به تنهایی در صدد قتل امیر بوده و یا کسان دیگر به منظور رسانیدن او به سلطنت برای تحقق یک هدف خاص بعدی با وی همکار و هم نظر بوده و در زمینه سازی قتل امیر عملاً نقش فعال بازی کرده اند؟

جای شک نیست که بعضی محققان و تاریخ نویسان از شجاع الدوله غوربندی، نادرخان و خاندان او، شخص نصر الله خان، کندکمشر شاه علی رضا خان و حتی غیر مستقیم از شخص امیر امان الله خان در ارتباط با این حادثه نام برده و هریک سوء ظن خود را به یکی از اشخاص فوق ابراز داشته اند، مگر شخص نصر الله خان در حضور سپهسالار نادرخان و جمعی از عساکر علناً از شخص احمدشاه خان سرمیر اسپور (پسر عم محمدنادر خان) نام برد و او را قاتل امیر یاد کرد.

اگرچه این بیان صریح امیر نصرالله بعداً در رسمیات خاموش ماند و به نحوی احمدشاه خان مورد مأخذ قرار نگرفت، ولی در افواه عام همیشه از او به حیث قاتل امیر نام برده می شد. هنگامیکه در کابل هئیتی به تحقیق قتل امیرمؤظف گردید، بین احمدشاه خان و کندکمشر شاه علی رضا خان جدال صورت گرفت و یکی دیگری را به حیث شخص مؤظف استراحتگاه امیر در آن شب مسئول میدانست. حین تحقیق هیئت در حضور امیرامان الله خان عده ای از عساکر مؤظف (از جاغوری و مالستان) شهادت دادند که نوکریوال آن شب کندکمشر شاه علی رضاخان بود و کندکمشر در برابر شهادت این تعداد عساکر مربوط قطعه خود خاموش ماند. همان بود که هیئت تحقیق شاه علی رضا خان را مقصر دانسته و چون اغفال یک صاحب منصب نظامی در وظیفه در آن حالت خاص به نظر هیئت تحقیق جرم مشهود پنداشته شد و متهم از خود دفاع نکرد، برطبق قانون عسکری محکوم به اعدام گردید. به این ترتیب شاه علی رضا خان که در قتل امیر شخصاً دست نداشت و اما در آن شب وظیفه مراقبت خیمه امیر را با تعدادی از عساکر مربوط قطعه خود در دست داشت، قربانی سکوت خود گردید. (برای شرح مزید و جریان محاکمه دیده شود: وکیلی پوپلزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش اول، صفحه 149 تا 152)

تا اینجا از نظر رسمیات قاتل گویا به جزای عمل خود رسید، اما دست های پشت پرده که تعدادی از عساکر به سرکردگی غلام رسول هراتی در جلال آباد پس از اعلام امارت نصرالله خان قیام نمودند و بعضی از درباریان مشکوک از جمله 15 نفر خانواده مصاحبان و شخص محمدنادرخان را به اتهام دست داشتن در قتل امیر بازداشت و زندانی کردند، نشان میدهد که آن خانواده در فراهم آوری زمینه های قتل امیر دست داشته اند و به همین دلیل عساکر آنها را زندانی و حتی میخواستند سپهسالار و یکی دوفتر دیگر از خانواده او را اعدام نمایند، اما به وساطت بعضی ها از اعدام نجات یافتند. همان بود همه خانواده مصاحبان را با یک تعداد دیگر به حیث زندانی توسط موترهای بارکش بطور تحت الحفظ روانه کابل ساختند. (برای شرح مزید دیده شود: "سراج النور ایخ،...، صفحه 707) (اینکه بعد از مدتی کوتاه آنها از حبس رها و سپهسالار با برادران و دیگر بنی اعمام خود مجدداً به مقامهای دولتی ابقاء شدند، موضوعیست که بعداً به آن روشنی انداخته میشود)

(ادامه دارد)

**آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله ناظم**